

”

بیش از نود درصد ماشین آلات ما را خود عراق تأمین کرده بود؛ اصلاً ماشین‌ها عراقی بودند. باقی مانده هم مال مردم بودند که همان روز اول، توی آبادان جمع‌آوری کرده بودیم. یاد ندارم از دولت بولدوزر گرفته باشیم

گفتم. فردا صبح، یکی از تجار به من زنگ زد: «آقا، می‌خواهم بیست و چهار هزار دست لباس نظامی بدهم به شما که یک مقدارش را بدهید به اسیران عراقی و یک مقداری هم برای بچه‌های خودتان باشد. یک نفر را بفرستید تا چک این مبلغ را بگیرد و بیست و چهار هزار دست لباس از بازار بخرد.» آقای دیگری که ایرانی‌الاصل بود ولی شناسنامه و پاسپورت کویته داشت به عوام‌لش گفت: «ببینید چند تا وانت توی انبار است.» آمدند و گفتند: «صدوهشتاد تا.» گفت: «همه‌اش را بدهید به جنگ.» صدوهشتاد وانت گالانت را از آنها تحویل گرفتیم و بار کشتی کردیم آمد بندرعباس.

نیروهای ماهر از سرتاسر ایران

یک تعداد آدم از اطراف و اکناف ایران آمده بودند، همه فن حریف؛ محمود خصالی از تهران یا تعمیرکارهای خیلی ماهر مثل بچه‌های قم، شهید طوسی، بچه‌های خوانسار و شاهرود و... مکانیک‌های درجه‌یکی داشتیم که موتور بولدوزر را ظرف یک شب پیاده می‌کردند و دوباره می‌بستند... توپ ۱۵۵ ارتش می‌آمد می‌گفت: «موتورم سوخته.» می‌کشیدیمش قرارگاه، موتورش را پیاده می‌کردیم، تعمیر می‌کردیم و جا می‌زدیم. این نیروها اعجوبه‌هایی بودند در این جنگ. واقعاً اعجوبه بودند.

گروه محمود خصالی که افرادی ماهر و فنی بودند، از اول جنگ با جهاد فارس همکاری داوطلبانه داشتند. به محض اینکه کاری بود که دیگران از نظر فنی از انجامش عاجز بودند، از او می‌خواستیم بیاید و انجام بدهد؛ مثلاً لوله تانک که داخل آن خان دارد و گلوله را به چرخش درمی‌آورد، وقتی گلوله توپ می‌خورد و خراب می‌شد، او می‌آمد و درست می‌کرد یا کاتیوشاهای کوچکی را که تازه از کره شمالی خریده بودیم، روی ماشین سوار می‌کرد. به اینها مینی کاتیوشا می‌گفتند. اگر روی

هم ما پول نمی‌دادیم و خود گناوه‌ای‌ها حساب می‌کردند. گاهی برخی تاجرهای ایرانی مقیم کویته، با یک تلفن قطعاتی را از طریق هواپیما می‌فرستادند شیراز و بچه‌ها آنها را می‌فرستادند منطقه برای ما. دو تا شهید را خودم بردم گناوه. اهل محل که همشهری من هم بودند، چیزی گذاشته بودند توی پارچه. گفتند: «این را هم ببر بده به رزمنده‌ها.» فکر کردم جوراب یا زیرپیراهنی است؛ آن را گذاشتم توی داشبورد. وقتی برگشتیم جبهه، راننده یادم آورد که هدیه مردم توی ماشین است. آن را برداشتم و باز کردم؛ دیدم پانصد هزار تومان پول است. اهداکننده اسمش را هم رویش ننوشته بود.

... حتی ما چند گله گوسفند در شیراز داشتیم؛ ولی حتی یکی از آن گوسفندها را نخریده بودیم؛ همه اهدایی مردم بود. بسته به نیاز، یک کامیون و دو کامیون بار می‌شد و برایشان می‌آمد.

حتی قطعات یدکی و لاستیک و... همه اهدایی مردم بود. ما در یک برهه، روزی یک میلیون تومان مخلوط می‌خریدیم که از اندیمشک با قطار می‌آمد خرمشهر و با آن جاده شهدا را می‌ساختیم. روزی یک میلیون تومان پول از کجا آمده بود؟ مردم. جهاد این افتخار را دارد که پل امینی بود برای مردمی که می‌خواستند هدیه بدهند به جنگ. مردم با طیب خاطر و مطمئن، هدایشان را می‌دادند به بچه‌های جهاد؛ جهاد هم مستقیم می‌آورد خط مقدم.

مأموریت بابرکت به کویته

... من سخنرانی کردم و وضع جبهه را برای اهل کویته

